

«هابرماس و روشنفکران ایرانی» مجموعه‌گفت‌وگوهای علی پایا و محمدامین قانعیراد با ۱۶ روشنفکر ایرانی ازجمله‌شاهرخ حقیقی، محمدرضا نیکفر، حسین بشیریه، یوسف ابادری، مراد فرهادپور، حسینعلی نوذری، مسعود پدram و سعید حجازیان دربارهٔ آراء و اندیشه‌های متفکر شهیر آلمانی، یورگن هابرماس و نوع و نحوه یادگیری و اثرپذیری این روشنفکران از برخی جنبه‌ها و ابعاد تفکرات فلسفی و اجتماعی و سیاسی اوست. از چند نام مذکور روشن می‌شود که بنا بوده است مصاحبه‌شوندگان عمدتا از آشنایان فکری و همدلان سیاسی هابرماس (مترجمان فارسی و مؤلفان آثاری درباره او) باشند.

در پیشگفتاری که تدوین‌کنندگان این اثر نوشته‌اند و در حدود ۴۰ صفحه از آن را در بر گرفته است، از اثرپذیری هابرماس از آرا و افکار کارل پوپر بارها سخن به میان آمده است (برای نمونه نک. ص ۲۸–۲۹، ۳۳–۳۶، ۳۷–۴۱) و آن کس که بر کل محتوای پیشگفتار سایه افکنده، پوپر است؛ به‌گونه‌ای که اگر خواننده‌ای با آثار و آرا و سنت فکری عمیق و گسترده هابرماس آشنا نباشد، ممکن است او را یک پوپری تمام‌عیار در حد و اندازه علی پایا قلمداد کند! اما اگر در کنار تحسین و تمجیدهای وافر از پوپر، روبگرد خصمانه به هایدگر و جریان موسوم به «هایدگری» در ایران در نظر گرفته شود (نک. ص. ۱۰–۱۱، ۳۳–۳۴) و اگر واردکردن نام پوپر و طرح دیدگاه‌های او در پرسش از مصاحبه‌شوندگان – که قرار است درباره هابرماس گفت‌وگو کنند – نیز لحاظ شود، به نظر می‌رسد که این پیشگفتار در تداوم سیر خط ده ۶۰ و در پی طرح مجدد و ناهنگام دعوی کهنه و ملال‌آور پوپری– هایدگری در ایران باشد. علاوه‌برآن، یکی از عجیب‌ترین انتقادهای نویسندگان پیشگفتار بر هابرماس، آن است که باور او به تفاوت علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی را «نادرست» (ص۴۲) پنداشته‌اند، بی‌آنکه توضیحی راجع به خطابودن نظر هابرماس

هابرماس و ائزه‌های ایرانی

محمد زارع‌شیرین‌کندی

دراین‌باره عرضه کنند. اعتمادبه‌نفس بسیار بالای نویسندگان و دفاع‌شان از رای پوزیتیویستی و منسوخ واقعا شگفت‌آور است! اما آنچه درباره گفت‌وگوها می‌توان گفت، آن است که در بیشتر آنها اغلب سرگذشت تحصیلی و علمی و سیاسی مصاحبه‌شوندگان و مطالبی کلیشه‌ای مانند طرح ناتمام مدرنیته و توجه به عقلانیت و دموکراسی در آرای هابرماس بیان شده است، بی‌آنکه دقیقا معلوم شود که این روشنفکر ایرانی از هابرماس واقعا چه آموخته است. کدام کتاب او را عمیقا خوانده و فهمیده، کدام مفهوم کلیدی و راهبردی را از او اخذ کرده و چه شیوه‌ای نو در اندیشیدن را از او یاد گرفته و به کار بسته است. برخی گفت‌وگوها واقعا بی‌مایه و بی‌فایده‌اند. ظاهرا گرایش بیشتر چهره‌های سیاسی اصلاح‌طلب به هابرماس به دلیل جذابیت مفاهیمی مانند سپهر همگانی و عقلانیت ارتباطی و هدف‌شان از تقرّب به او آموختن روش گفت‌وگی مفاهمه‌ای برای کمک به حل مسائل سیاسی ازجمله‌گشودن گره از کار فروبنست دموکراسی در ایران بوده است.

اما در پاره‌ای از گفت‌وگوها که خواننده انتظار داشت سخنان مهمی بشنود؛ ازجمله در گفت‌وگو با حسین بشیریه و شاهرخ حقیقی و محمدرضا نیکفر، صرفا مطالب فرعی و حاشیه‌ای و گاه بی‌ربط به موضوع



هابرماس و روشنفکران ایرانی

علی پایا و محمدامین قانعیراد

ناشر: طرح نقد

نوبت چاپ: ۱۳۹۵

قیمت: ۲۵۶۰۰ تومان

نگاهی به کتاب «جنگ سرد» اثر برایان جونز

جنگ فقط نبرد یا عمل جنگیدن نیست

گروه اندیشه: از بمباران اتمی هیروشیما تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شاید ملتبهت‌ترین دوره تاریخ بشر باشد. تاریخی گره‌خورده در موقعیت ویژه بین‌المللی که در مقابله دائم دو ابرقدرت خلاصه می‌شد؛ آنچه تحت‌عنوان جنگ سرد از دل جنگ دوم جهانی سر برآورد. جنگ دوم هنوز کاملا تمام نشده بود که قرن بیستم درون جنگی دیگر غلنید که بسیاری آن را جنگ جهانی سوم نامیدند. هم‌زمان با تعیین خطوط مرزی اروپا در سال ۱۹۴۵، حکومت‌های دو ابرقدرت در پایان جنگ، تقسیم جهانی را پذیرفتند. اتحاد جماهیر شوروی می‌کوشید نفوذ و کنترل خود را بر بخشی از جهان که ارتش سرخ در پایان جنگ به اشغال خود درآورده‌بود اعمال کند. درمقابل آمریکا نیز بر بقیه جهان سرمایه‌داری و نیم‌گره غربی و اقیانوس‌ها تسلط داشت و می‌کوشید هرآنچه را از هژمونی قدرت‌های استعماری پیشین مانده‌بود از آن خود کند؛ چه با دیپلماسی چه با دخالت نظامی. ازآن‌پس بیش از پنجاه سال این دو کشور دست به تقویت قوای نظامی خود زدند، در عرصه سیاسی نمایش قدرت دادند و برای هم‌پیمانان و کشورهای تحت‌نفوذ خود کمک‌های نظامی ارسال کردند. عصری که در آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ کاملا تحت‌تأثیر رقابت میان آنها بود. البته جنگ سرد قدرت‌نمایی صرف این دو کشور نبود. اگرچه آنها هرگز در میدان نبرد با یکدیگر نجنگیدند، تخصص میان‌شان به کشورهای دیگر سرایت می‌کرد. شاید به این دلیل که باوجود بمب هسته‌ای، هیچ‌یک از طرفین تمایل نداشت خطر جنگ داغ را به جان بخرد. دولت‌های آمریکا و شوروی می‌کوشیدند از طریق حمایت از کشورهای اقماری خود، رقیب را از میدان به‌در کنند. وقوع چندین جنگ نیابتی بارها زنگ خطر نبرد رودررو میان دو کشور بود که هیچ‌گاه به صدا درنیامد. ازجمله محاصره برلین و امداد هوایی، جنگ دو کره، بحران موشکی کوبا، جنگ ویتنام، حمله به افغانستان و فعالیت‌های به‌اصطلاح جاسوس‌بازی و مسابقه تسلیحاتی. هر چند در دسامبر ۱۹۸۹ بوش پدر و گورباچف رسما به این جنگ پایان دادند، تنش میان آنها تا امروز ادامه داشته است. روایت‌های بسیاری از عصر جنگ سرد نوشته شده که با جانب ایالات متحده را گرفته یا اتحاد جماهیر شوروی را. و البته در این بین آثاری هم بوده که سعی کرده‌اند فارغ از تمایلات اردوگاه شرق و غرب تاریخ این جنگ را از زبان مردمان خاموش این عصر روایت کنند. از جمله کتاب «جنگ سرد» اثر کرل براین‌جونز که اخیرا به فارسی ترجمه و منتشر شده است و می‌کوشد با زبانی ساده و روایی وقایع نیمه دوم قرن بیستم را شرح دهد. در شرایطی که نخست‌وزیر روسیه در جلسه اخیر کنفرانس امنیتی در مونیخ ادا کرده که «اروپا به‌سرعت وارد یک دوره جنگ سرد تازه می‌شود»، و حتی فراتر از اروپا در زمانه‌ای که خاورمیانه بار دیگر به محل رقابت این دو کشور تبدیل شده، شاید مرور تاریخ جنگ سرد برای فهم بهتر موقعیت زمانه حاضر ضروری به نظر آید. اگرچه بازگشت به جهان قبل از جنگ سرد امکان‌ناپذیر است، زیرا چیزهای بسیاری تغییر کرده و بسیاری چیزها ناپدید شده است.

بر سر تاریخ آغاز جنگ سرد اختلاف نظر زیادی وجود دارد؛ برخی سرآغاز آن را فردای انقلاب اکتبر می‌دانند و عده‌ای سال ۱۹۴۵ را که در آن متفقین بر سر سازوکار حاکمیت بر آلمان به اختلاف برخوردند و حتی برخی دیگر سخنرانی چرچیل در فوئتن میوزیو را در ۱۹۴۶، که اصطلاح «برده آهنین» را به زبان آورد. در روایت برایان جونز هریک از این پاسخ‌ها مزیت خاصی دارد. مورخان بر سر کشور آغازکننده جنگ سرد و دلایل بروز آن نیز اختلاف نظر بسیاری دارند. باوری رایج که از دهه ۱۹۵۰ یاد گرفت، حمله شوروی به اروپای شرقی را عامل بروز جنگ سرد می‌دانست. اما یک دهه بعد دیدگاه متفاوتی مطرح شد که اقدام مداخله‌جویانه آمریکا در گسترش تجارت و نفوذ سیاسی در اروپای شرقی و بخش‌هایی از خاورمیانه را آغازگر جنگ معرفی می‌کرد؛ آغازی که با حملات و تجاوزهایی به ویتنام، کره و کوبا نشان داد این جنگ چندان هم سرد نیست. دسته دوم که درصدد برانگیزجویی از اتحاد جماهیر شوروی بود، معتقد بود روس‌ها صرفا دست به اقدامی زدند که رویه هر قدرت دیگری است؛ یعنی ارجحیت‌بخشیدن به حفظ منافع و منابع ملی شوروی که با تسلط بر اروپای شرقی به‌دست آمده بود. جالب آنکه دسته اول نیز چنین دامیه‌ای داشت: حفظ منافع ملی با امنیت داخلی ایالات متحده آمریکا ذیل سیاست خارجه. اما فارغ از هم‌پوشانی دو روایت اول، دسته سوم‌ی از مورخان هم بودند که با رد هر دو دیدگاه، هر دو طرف جنگ را مقصر می‌دانستند. اما تاکید کتاب این است که فارغ از ماهیت اصلی جنگ سرد، «بدون تردید، تصورات مردمان آن عصر درباره وقایع جنگ سرد اغلب مهم‌تر از اتفاقاتی بود که واقعا رخ داد». برایان جونز با چنین زمینه‌ای در سه فصل اول کتاب دقیقا می‌کوشد سرآغازهای مناقشه شرق و غرب را رصد و روایت کند و توضیح می‌دهد که چگونه استالین به‌عنوان هم‌پیمان غرب در جنگ دوم جهانی پس از پایان جنگ تلاش خود را صرف بسط سیاست خارجه شوروی در کل اروپا کرد. وجه تمیز روایت حاضر نسبت به روایت‌های مسلط در این است

اندیشه

اظهار شده است. در گفت‌وگو با حسین بشیریه که نخستین‌بار در کلاس‌ها و جلساتش سعی داشته است جوانان اصلاح‌طلب را با آموزه‌های هابرماس آشنا کند و بیشتر این جوانان اذعان دارند که به واسطه او با هابرماس ارتباط برقرار کرده‌اند، نکته درخور و مفید و آموزنده‌ای دیده نمی‌شود. در طولین‌ترین گفت‌وگو که با شاهرخ حقیقی است و تقریبا ۸۰ صفحه از کتاب را شامل شده است و به نظر می‌رسد که بیشتر از دیگران با هابرماس مانوس و همدل و همفکر است، موضوعاتی مطرح شده‌اند؛ از جمله پیوستن او به جامعه سوسیالیست‌ها به رهبری خلیل ملکی، محاسن و برتری‌های خلیل ملکی نسبت به دیگر روشنفکران عصرش، شرح وقایع ۲۸ مرداد، انتقاد از ایدئولوژی حکومت شاه، حمله به احمد فردید و انتقاد از داریوش آشوری به‌عنوان همراه سابق – که درصدد ترکیب نیچه و عرفان است! و نیز انتقاد از کتاب حسینعلی نوذری که «حتی الفبای فکرکردن و نوشتن درباره فلسفه را نمی‌داند»، نکته شایان توجه در گفت‌وگو با محمدرضا نیکفر آن است که هابرماس به اندیشیدن و دموکراسی و گفت‌وگو دعوت می‌کند؛ اما هایدگر به ایمان و فاشیسم و متکلم‌وحده‌بودن! این مقایسه از حقیقت و انصاف کاملا عاری و از یک فلسفه‌خوانده در آلمان کالبا بعید است.

در جریان سفر هابرماس به ایران، ظاهرا هرکس ساز خود را می‌زده است: سعید حجازیان از استراتژی سیاسی‌اش با او سخن می‌گفته، محمد مجتهد شبستری از هرمونیک، کدبور از سکولاریسم و حقوق زنان، کسانی از توماس آکوینی و ابن‌سینا، عده‌ای از بکت و آدورنو و جمعی از مذهب و نقش آن و گروهی از شریعتی و دیگران. هابرماس کاملا گیج شده بوده است. شاید به‌همین‌سبب بوده است که یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید «ما برای هابرماس ایژه بودیم، نه سوژه».



شکست محاصره تهران، تون ۱۹۴۸

تکنولوژیک و نظامی طرفین به اوج خود رسید و ابزارهایی چون کامپیوتر و جنگ‌افزار و فضاپیماها ساخته شده‌اند؛ ابزارهایی که شاید امروز اهمیت‌شان در زندگی روزمره مردم بدیهی به نظر برسد، اما در عرصه نظامی و امنیتی همچنان جایگاه ویژه تعیین‌کننده‌ای دارند. روایت جونز همچنین به نهاده‌ا و سازمان‌هایی همچون اتحادیه اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (نا‌تو) در غرب و پیمان ورشو در شرق می‌پردازد و به تشریح توضیح می‌دهد که آنها به منظور رسیدگی به امور مربوط به جنگ سرد تأسیس شدند؛ بنابراین دوره ۴۵ساله جنگ سرد سراسر بر بود از تنش، جنگ‌های نیابتی، فعالیت‌های تکنولوژیک طرفین نظیر شتون الکترونیک و تاکتیک‌های جاسوسی، حمله موشکی و … و البته می‌توان به مجموعه رویدادهای این دوره، سلسله جنبش‌های «رهايي بخش» نیمه دوم قرن بیستم را نیز اضافه کرد. اما روایت حاضر وجه تمییز دیگری هم دارد: جونز می‌کوشد روایت خود از جنگ سرد را به وقایع، معضل و تهدید امروز جهان گره بزند. جایی که نشان می‌دهد رای درگیری‌های روسیه و آمریکا و متحدانشان در عرصه بین‌المللی، ردپای جنگی که سرد در وجوه مخرب دیگری هم زنده است. در نظر جونز ترسیدگی که ردپای آشکار آن را در جامعه امروز خود شاهدیم، ریشه در تاکتیک‌ها و شگردهایی دارد که دو طرف منازعه به قصد تضعیف و تحقیر طرف مقابل در جریان جنگ سرد اتخاذ کردند. مواردی که اهمیت بازخوانی تاریخ جنگ سرد را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد درک و فهم میراث جنگ سرد چگونه در شناخت جهان مدرنی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، نقش دارد.

اما با پایان صوری جنگ سرد، تکیه‌گاه‌هایی از میان برداشته شد که ساختار بین‌المللی و تاحدی ساختارهای نظام‌های سیاسی جهان استوار بر آن بود؛ ساختارهایی که اجازه نمی‌داد جنگ سرد واقعا تمام شود. آنچه باقی ماند جهانی بود سراسر آشفته و در حال فروپاشی، زیرا فقط فرم نقطه اتکای دو قطب تغییر کرده بود. ازاین‌رو، شاید بتوان به طور خلاصه نتیجه بازخوانی تاریخ جنگ سرد و شناخت اثرات آن را در زمانه حاضر چنین خلاصه کرد: محتوای جنگ سرد تمام‌شدنی نیست؛ آنچه تغییر می‌کند صرفا قالب‌های ظهور و بروز آن است. امری که می‌توان در صحبت‌های سخنگوی آمریکایی‌ها بعد از ۱۹۹۱ دنبال کرد: آنها از «نظم نوین جهانی» می‌گفتند که جایگزین نظم دو قطبی سابق شده و متکی بر ابرقدرتی است که هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد. این نظم نوین امکان بازگشت به جهان قبل از جنگ را غیرممکن کرده است؛ تمام خطوط مرزی و نقشه‌ها را از نو ترسیم کرده و اروپا را از طریق نا‌تو به زانده آمریکا بدل ساخته است؛ آنچه می‌توان پیام مستقیم عصر جنگ سرد دانست. به‌هرحال، فارغ از منازعات بین‌المللی که هنوز به سبک نیمه دوم قرن بیستم زنده است، پیامدهای پایان جنگ سرد بسیار گسترده بود. با تمام این اوصاف پایان فرمال جنگ سرد، اگرچه پایان کشمکش‌های بین‌المللی نبود، به قول هاینزمان نته‌تها برای شرق بلکه برای کل جهان پایان یک عصر بود. پایانی که هرگز ماهیت و درونمای نویی برای مردم جهان نداشت.

✦ **عنوان مقاله برگرفته از جمله معروفی از تامس هابز است.**

فلسفه به زبان روزمره

وینگنشتاین جایی گفته است می‌توان اثر فلسفی جدی و خوبی نوشت که تمام آن شامل شوخی و لطیفه باشد و هایدگر جایی دیگر گفته: «اگر فلسفه خود را فهم‌پذیر سازد دست به خودکشی زده است». کتاب «دو خطا در عنوان این کتاب وجود دارد؛ مرجع معماها، مسئله‌ها و پارادوکس‌های فلسفی» با عنوان و محتوای خلاف‌عادت خود از این نقل‌قول وینگنشتاین تبعیت و برخی مباحث فلسفی را با زبانی عامیانه و محاوره‌ای طرح کرده است. رابرت‌تام. مارتین نویسنده کتاب در یادداشت‌بستر ترجمه فارسی کتاب می‌نویسد: «این کتاب را به زبانی بسیار غیررسمی نوشته‌ام، به همان زبانی که با دوستی قدیمی حرف می‌زنیم و نه آن‌گونه که استاد‌های فلسفه سخنرانی می‌کنند یا مطلب می‌نویسند. این متن پر است از بازی‌های کلامی، شوخی‌ها و اصطلاحات محاوره‌ای» و در مقدمه اصلی خود آورده: «می‌توانیم با فلسفه خوش بگذرانیم. اگر بهترین حالت را در نظر بگیریم، جواب‌دادن به سؤال‌هایی که همیشه شما را به فکر فروبرده‌اند و طرح سؤال‌هایی که هرگز به آنها فکر نکرده‌اید، جذاب است.

می‌تواند قوه تخیل و شوخ‌طبعی‌تان را قلقلک دهد و ذهنتان را باز کند. همچنین می‌تواند خدماتی و مفرح باشد». تکیه فلسفی کتاب، فلسفه زبان و منطق و مشخص‌کردن مغالطات رایج در استدلال‌ها و گزاره‌های ساده روزانه است. در بسیاری از عناوین، بازی کلامی طنزآمیزی صورت گرفته است که با در نظرداشتن آن خواننده می‌تواند ارتباط و گاهی اختلاف میان عناوین و مطالب ذیل آن را درک کند. کتاب درباره مباحثی مثل ریسک‌کردن، انتخاب‌کردن، منطق و پارادوکس، باور، استدلال درست و نادرست، معرفت تجربی، معرفت بدون تجربه، تفکر، گفتار و معنی، ذات و هویت، قانون فعل و مسئولیت و… است. در هر فصل در مورد هرکدام از این مسائل مثال‌های ملموس از زندگی روزمره و حکایات و قصه‌های عامیانه مطرح می‌شود و در انتهای فصل ارتباط مثال مطرح‌شده با جریان اصلی فلسفه توضیح داده می‌شود.

مثلا در بخش مربوط به ذات و هویت، تندیس خیالی از الویس بریسیلی مثال زده می‌شود که از فلز برنز ساخته شده: «در طول زمان بر اثر زنگ‌زدگی و خرابکاری کبوترها، تندیس متالیک درخشان به قهوه‌ای تیره و سپس به یک تکه آشغال مایل به سبز تبدیل می‌شود اما هنوز وجود دارد و فقط رنگش تغییر می‌کند. اما اگر کسی که الویس را دوست ندارد آن تندیس را خرد کند، یا در ماشین خردکن بیندازد یا آن را ذوب کند و برنزش را به شکل دیگری دریاورد، به‌طوری‌که وقتی سفت شد تندیس او دیمتری شوستاکوویچ آهنگ‌ساز اهل شوروی باشد چه؟ در همه این حالت‌ها می‌گوییم تندیس از بین رفته است بنابراین به نظر می‌رسد که تغییری وحشتناک در شکل عامه عامل نابودی تندیس شده است، درحالی‌که تندیس با تغییری وحشتناک در رنگ به حیانت ادامه می‌دهد». نویسنده سپس با این مثال مفهوم ذات و یکی از معانی این‌همانی را در فلسفه توضیح می‌دهد: «فلاسفه این نوع ویژگی را به بقدری برای شیء، مهم است که تغییریافتن آن عامل نابودی آن است غالبا ویژگی ذاتی می‌نامند. ویژگی مقابل آن را ویژگی عارضی می‌نامند؛ ویژگی‌ای که شیء با تغییر آن به حیانت ادامه می‌دهد. شکل تندیس ذاتی آن است، اما رنگ تندیس ذاتی آن نیست».



دو خطا در عنوان این کتاب وجود دارد

رابرت‌تام. مارتین

ترجمه: راضیه سلیم‌زاده

ناشر: ققنوس

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

بررسی

دین در جوامع غربی

در چند دهه گذشته رویکردی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی قوت گرفته که با عنوان رویکرد سازه‌باور شناخته می‌شود. این دیدگاه مخالف هر نوع دریافتی از جهان اجتماعی است که آن را امری تمام‌شده و ازپیش‌تعریف‌شده می‌داند و امر اجتماعی و امر فردی را در وابستگی متقابل به یکدیگر می‌بیند. براین‌اساس، فرد جهان اجتماعی را به صورت انفعالی درونی نمی‌کند، بلکه در دیالوگی فعال با آن قرار دارد. این دیدگاه شناخت مفصل‌بندی میان سطح فردی و سطح جمعی را مدنظر دارد و با پیروی از روش وبری، فهم امر اجتماعی را مسبوق با این می‌داند که فرد چگونه آن را تجربه می‌کند. این رویکرد به پژوهش‌های جامعه‌شناختی در زمینه دین نیز سمت‌وسویی نو بخشیده است. به پیروی از رویکرد سازه‌باور، امروزه بسیاری از جامعه‌شناسان، امر دینی را نیز صرفا امری انتزاعی نمی‌دانند که درون مجموعه‌ای از متون قرار دارد و از کشش تاریخی تأثیر نمی‌پذیرد بلکه آن را براساس تجربه کنشگران، بستر تاریخی- اجتماعی مدین و پیوسته در حال ساخت و بازساخت می‌بینند. در این زمینه وظیفه جامعه‌شناسان این است که صورت و شیوه‌های گوناگون تجربه دینی را شناسایی کنند. چراکه «باور راسخ بسیاری از اندیشمندان دوران مدرن این بود که مدرنیته بر زمین ویرانه دین بی‌ریزی شده است. در این دوران، پارادایم غالب بر حوزه‌های گوناگونی چون فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌کاری و… نابودی گریزناپذیر دین در سیر تحول و دگرگونی اندیشه بشری بود. این پارادایم به‌ویژه از نیمه دوم سده بیستم با چالش جدی رشد و شکوفایی باورها، آداب و اعمال دینی در درون کشورهای غربی رهاشد؛ از قومیت‌گلیسبا روبه‌رو شد». (ص۱۵) در چنین چشم‌اندازی جامعه‌شناسان دین در فرانسه چندین دهه است که تحقیقات بسیاری درباره وضعیت امر دینی و باورداشت در کشورهای غربی داشته و نتایج آن را در کتاب‌ها و نشریات مختلفی منتشر کرده‌اند.

دین در جوامع مدرن
دانیل ارویو لژه، پی‌یر برشون، ژان پل ویلم
گردآوری و ترجمه: علیرضا خدای
ناشر: نی
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



اخیرا کتابی در همین زمینه با عنوان «دین در جوامع مدرن» از سوی نشر نی منتشر شده است. کتاب حاضر گزیده‌ای است از نوشته‌ها و تحقیقات اخیر چند چهره برجسته جامعه‌شناس دین در فرانسه درباره وضعیت کنونی امر دینی در این کشورها. مقالات این کتاب همگی در دهه‌های اخیر در کتب و نشریات فرانسوی منتشر شد که به جایگاه دین و وضع و حال دینداری در جهان مدرن غربی می‌پردازد. هرچند در پاره‌ای نکات واگرایی‌هایی نیز میان آنها دیده می‌شود. از نویسندگان این مجموعه می‌توان به دانیل ارویو لژه، پی‌یر برشون، ژان پل ویلم و شانتال سن بلانکا اشاره کرد. نویسندگان در عین اینکه تاکید دارند پیشرفت عقلانیت ابزاری در جوامع مدرن نیاز به باورداشتن را از بین نبرده، بر این باورند که بازگشت امر دینی بیش از اینکه به‌معنای رجعت به گذشته باشد، فراورده پدیده بازخوانی منابع معنایی گذشته و نیز درهم‌آمیزی آنها با منابع مشروعیت‌بخش مدرن است. براین‌اساس در نظر نویسندگان، ملاک حقانیت یک باور، تجربه شخصی و رهاورد سودمند آن برای فرد است.

در نظر نویسندگان تردیدهای ناشی از دگرگونی‌های پرشتاب در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی موجب کثرت‌یابی باورها شده است. درعین‌حال نکته‌ای که این نویسندگان سخت بر آن تاکید دارند این است که این باورها با گذر زمان کمتر و کمتر در چارچوب فرمول‌های باورداشتن می‌گنجد که ادیان نهادی ارائه می‌کنند. از این‌رو، ویژگی اصلی مدرنیته را «باورداشتن به تعلق‌داشتن» می‌دانند. به گمان آنها تعلق‌های جماعتی به سبک گذشته به‌مرور جای خود را به پیوندهای شناور و کم‌وبیش گذرانی می‌دهد که فرد در کنش و واکنش‌های روزمره‌اش با افراد و گروه‌های دیگر برقرار می‌کند. در جوامع پیشرفته مدرن که اصل و اساس‌شان خودگردانی است، افراد باورهای خود را به شیوه‌ای مستقل و در قالب ارگانسیم‌های خردی از باورها شکل می‌دهند که متناسب با خواسته‌ها و تجارب شخصی‌شان است. از سوی دیگر تکه‌بندی باورها بر مبنای منابعی صورت می‌گیرد که در بازار، کالاهای نمادین در دسترس است. تکه‌بندی به معنای فعالیت یا کاری است که فرد پیوسته روی داشته‌های باور خود یا داشته‌های رفتاری خود انجام می‌دهد. در فضای گفتارهای گاه‌هاگمک و گاه متضاد که در بستر تاریخی کلی‌تر هویت‌های چندپارچه اجتماعی رخ می‌دهد فرد برای صورت‌بندی هویت نوینی از خود، خویش را ناگزیر از کار بر روی این گفتارها می‌بیند. در این وضعیت خودگردانی که فرد در این فعالیت برای خود قائل است زمینه ظهور فرد را بهتر فراهم می‌آورد. البته در نظر نویسندگان فرد در فرایند تکه‌بندی آزادی تام و تمامی ندارد، بلکه درون ساختارهای عمل می‌کند که با عنوان «ساختارهای مقبولیت» شناخته می‌شود. این بدان معناست که آنها می‌کوشند خود را پایبند مبانی نظری و روش‌شناختی خود نشان دهند که همان دیالکتیک عاملیت و ساختار است. برای مثال، کنش‌های افراد به‌ویژه جوانان، در نسبیتی که با دستورات دینی برقرار می‌کنند نوآوری و بازتفسیری است برمبنای آنچه زمان حاضر اقتضای می‌کند. در نظر نویسندگان، این گفتارها، ترکیب‌بندی‌های باز ترکیب‌بندی‌های باور فردی تنوع می‌یابد، ترکیب‌بندی‌هایی که از منابع نمادین چنگدانه‌ای اخذ شده است. در نظر آنها، باورمندان، هویت‌های دینی درهم‌آمیخته‌ای را به نمایش می‌گذارند که بیشتر فراورده تجارب فردی است. در چنین شرایطی است که باورها بعدی نسبی پیدا می‌کنند و راه رسوخ باورهای دیگر را نمی‌پنند. در چنین وضع و حالی، ملاک حقانیت یک باور، تجربه شخصی و رهاورد سودمند آن برای فرد است و برخلاف دریافت دورکیمی که مطابق آن بعد جمعی دین سهمی اساسی در بنیان‌گذاری و پایداری پیوند اجتماعی و هویت گروهی دارد، در اینجا رضایت‌مندی و خشنودی فردی شخص باورمند و مصرف‌کننده اهمیت پیدا می‌کند. این رضایت‌مندی وجوه گوناگونی دارد: مادی (مانند موفقیت، بهبودی بیماری، ثروت، امنیت و…)، اجتماعی (مانند برقراری پیوند زناشویی و خانوادگی و…)، اخلاقی یا روان‌شناختی (مانند حس خوب داشتن، انگیزه خوب‌زیستن، رهایی از تنش‌ها و هیجانات آسیب‌زا و…) و معنوی (معنابخشی به زندگی، دست‌یابی به رستگاری و…) در مجموع می‌توان گفت این کتاب می‌کوشد نشان دهد از زیبایی باورها و نگره‌های دینی را نمی‌توان فقط بر مبنای گفتار رسمی سنجید.